

۳۰ خرداد؛ نگاهی به ریشه‌ها

گفت‌وگو با امیرحسین ترکش دوز

امام جماعت در تضاد بود و از سوی واحد فرهنگی سپاه مستقر در میدان جمهوری حمایت می‌شد. این مسجد به لحاظ نزدیکی به دانشگاه تهران طبعاً ارتباط تنگاتنگی با درگیری‌های آن دوران گروه‌های سیاسی - که کانون فعالیتشان دانشگاه تهران و پیرامون آن بود - داشت. من علاوه بر فعالیت در مسجد، با واحد تبلیغات شاخه دانش آموزی حزب جمهوری اسلامی (با مسئولیت فردی به نام آقای ربانی) ارتباط داشته و نیز با فاصله‌ای، با واحد کتاب حزب جمهوری اسلامی نیز که با مسئولیت فردی به نام آقای قربانی اداره می‌شد مرتبط شدم. محدوده روابط من با واحد تبلیغات و واحد کتاب در حد یک کارگزار پیش پا افتاده تبلیغاتی و انجام فعالیت‌هایی همچون فروش نشریه، فروش کتاب و جزوه، نصب تراکت، پخش اعلامیه و اقداماتی از این قبیل بود. محل فعالیت هم در این ارتباط عمدتاً جلو دانشگاه - که آن روزها محل برخورد کلیه گروه‌ها بود - و گاه مسجد و مدرسه بود. البته ارتباط غیرمنظمی هم با واحد فرهنگی سپاه پاسداران (مستقر در میدان جمهوری) برای فروش نشریه پیام انقلاب و امید انقلاب داشتم. تا آنجا که خاطر هست از ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به بعد فضای عمومی جامعه به تدریج علیه بنی صدر تغییر می‌کرد. در همان روز یعنی چهاردهم اسفند سال ۱۳۵۹، من بیرون دانشگاه مشغول فروش نشریه بودم و دیدم که در جریان میتینگ و پس از آن، هواداران بنی صدر در ضرب و شتم نیروهای حزب اللهی فروگذار نکردند. خود وی هم در سخنرانی‌اش، موضعش را علیه نهادهای انقلاب و جریانات مخالف تشدید کرد. اگر اشتباه نکرده باشم، پس از آن روز بود که پاسخ امام به نامه مرحوم آیتا... گلپایگانی این ذهنیت را پیش آورد که گویا امام در مقابل بنی صدر و مشی وی موضع گرفته‌اند...

■ آیا امام به صراحت از بنی صدر نام برده بودند؟

□ عرض کردم، این استنباط وجود داشت. ظاهراً آقای گلپایگانی به گونه‌ای مبهم از برخی روندهای جاری شکایت کرده بود و امام هم در پاسخ گفته بودند که مطمئناً در مقابل برخی رفتارهای خلاف اسلام سکوت نخواهد شد. با این حال و علی‌رغم این استنباط، چندی بعد امام مجدداً همه نیروها - منجمله رئیس جمهوری - را به وحدت دعوت کردند و خاطر هست که برخی دوستان معتقد [از جمله دوستی که این روزها نامش (وحید نظری) زینت بخش یکی از خیابان‌های تهران است] در مقابل هر گونه جسارت علیه بنی صدر از سوی هر فرد و گروهی، تکلیف امام به حفظ وحدت را یادآور می‌شد. همین شهید در جریان ورود سازمان به فاز مسلحانه، در مبارزه با گروه رجوی

امیرحسین ترکش دوز از فعالان سیاسی است. که در سال ۱۳۶۸ با پذیرفته شدن در رشته اقتصاد وارد دانشگاه امام صادق دانشکده اقتصاد شد و در سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ دانشنامه کارشناسی ارشد در این رشته گردید. وی بیش از دو سال مسئول صفحه اندیشه نشریه عصر ما بود. وی در حال حاضر مشغول گذراندن دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه است.

■ پرداختن به بحث ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰، ضرورت ریشه‌یابی و تأثیری است که این واقعه بر فضای سیاسی کشور گذاشت. عده‌ای معتقدند که شرایط بسته شدن فضای فعالیت‌های سیاسی در ایران پس از حادثه ۳۰ خرداد آغاز شد؛ یعنی حاکمیت وقت با برخورد با مجاهدین به نوعی به سرکوب فضای سیاسی کشور پرداخت. در عین حال گروهی معتقدند که مجاهدین با پیش آوردن حادثه ۳۰ خرداد و متمایل شدن به مبارزه مسلحانه، جناح‌های افراطی نظام را فعال و وادار به عکس العمل‌های خشن کرد. به هر حال ۳۰ خرداد به عنوان یک نقطه عطف در مسایل سیاسی پس از انقلاب، حادثه‌ای است که بررسی آن و تبیین دیالکتیک نیروها در آن مقطع، می‌تواند به نوعی روند شکل گیری وقایع بعدی - از جمله موضوع انفجار حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ۱۳۶۰ - را روشن نماید. شما به عنوان فردی که در وقایع آن دوران حضور داشتید شمه‌ای از مشاهدات خود را در این زمینه و مسایل پیرامونی آن بیان بفرمایید.

□ من البته در آن مقطع به لحاظ نوجوان بودن در متن تصمیم‌گیری‌ها و در کانون فعالیت‌های سیاسی نبودم. من در حد یک جوان کم‌سن و سال که آن روزها تا حدودی در فعالیت‌های کوچک و خیابانی حضور داشتم می‌توانم به پرسش‌های شما پاسخ دهم و طبیعتاً گفته‌های من محدود به مشاهدات و تفاسیری خواهد بود که یک نوجوان از آن چه در نازل‌ترین و عملی‌ترین جلوه‌های مسایل سیاسی می‌گذشت، در ذهن دارد. من از تابستان ۱۳۵۹ فعالیت‌ها را در مسجد سجاد که حوالی دانشگاه تهران بود شروع کردم. آن زمان هنوز بسیج در شکل و شمایل امروزی سامان نگرفته بود. مسؤول سازمان بسیج در آن زمان حجت‌الاسلام مجد بود و ارتباط برخی مساجد با سازمان بسیج در حد آموزش نظامی و رفتن به میدان تیر خلاصه می‌شد. در مسجد سجاد، پیرامون کتابخانه، یک کانون سیاسی - فرهنگی شکل گرفته بود که با

به عنوان یک تکلیف دینی و انقلابی به شدت فعال شد و ظاهراً در دادستانی انقلاب مسئولیتی را هم عهده دار گردید و سرانجام با عزیمت به جبهه های جنگ در سال ۱۳۶۲ به شهادت رسید. یادآوری خاطره وی به این لحاظ بود که عرض کنم برخی نیروها پیش از آن که علیه جبهه بنی صدر وارد فعالیت شوند، به پیروی از فرمایش امام در مقابل برخورد با بنی صدر موضع می گرفتند؛ گرچه برخی هم علی رغم سخن امام کماکان علیه بنی صدر اقداماتی را انجام می دادند. استراتژی رجوی و آنتاگونیسم او موجب شد که نیروهای صادقی همچون آن شهید هم در موضع مقابله قرار گیرند.

■ فضای ماه های بعد از اسفند ۵۹ چه طور بود؟

□ بعد از عید سال ۱۳۶۰ فضا به تدریج علیه جبهه هوادار بنی صدر تنگ تر می شد. روند فعالیت های هیأت حل اختلاف متشکل از آقایان مهدوی کنی، اشراقی و محمد یزدی رو به بن بست می رفت، بنی صدر از جناح رقیب فاصله بیشتری می گرفت، مجاهدین خلق با اجتناب از پذیرش اعلامیه ده ماده ای دادستانی انقلاب و خلع سلاح، بیش از پیش در موضع مقابله با نظام قرار می گرفتند. درگیری های پراکنده ای در شهرهای مختلف میان گروه ها و حزب الهی ها رخ می داد. نظام از یک سو در شرایط جنگی قرار داشت و از طرف دیگر با این تشنجات و نوع برخوردهای جبهه بنی صدر و گروه ها مواجه بود. در همین دوران گروه

گسترده ای از نشریات که بسیاری از آن ها فاقد مجوز بودند تعطیل شدند.

■ واکنش نیروهای داخل نظام در مقابل خلع سلاح مجاهدین چه بود؟

□ به نظر من جریانی در داخل نظام از نوع رفتار مجاهدین ناراضی نبود؛ چون بهانه مناسبی برای میلیتاریزه کردن شرایط داشت. من تقریباً از اواسط خرداد ماه سال ۱۳۶۰ هر روز پس از مدرسه در تظاهرات مختلف خیابانی شرکت می کردم. این قبیل تظاهرات معمولاً در همان خیابان های حول و حوش دانشگاه و از سوی جریان هایی سامان می یافت که به حزب الهی مشهور بودند. به طور مشخص نقطه آغاز این تظاهرات منظم و پیوسته، تظاهراتی بود که روز جمعه ۱۵ خرداد ۱۳۶۰ به مقصد دانشگاه تهران و به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد انجام شد. در آن تظاهرات و با پیش زمینه درگیری ها و برخوردهایی که از بنی صدر و گروه ها ذکر کردم، هنگام قرائت پیام امام از سوی جناب آقای احمد خمینی که آن روزها به طرفداری از بنی صدر مشهور بود، مردم شعار «خمینی بت شکن، بت جدید را بشکن» را سر دادند که احتمالاً به گرایش بنی صدری احمدآقا هم تعریض داشت. با این حال احمدآقا برخلاف انتظار، با جملات کنایه شعار مردم را تأیید کرد. به

خاطر دارم که آقای هادی غفاری هم نقش فعالی را آن روزها بازی می کرد. چند روز پس از ۱۵ خرداد ۱۳۶۰ وی در میان جمعیت به مقابل سر در بزرگ دانشگاه آمد و روی سقف یک پیکان ایستاد و با یک بلندگوی دستی به این مضمون فریاد زد که: «من به عنوان یک روحانی که اولین بار شعار مرگ بر شاه سر دادم، اکنون هم با همان قوت می گویم مرگ بر بنی صدر.»

من نخستین بار شعار مرگ بر بنی صدر را - در حالی که وی هنوز رئیس جمهوری بود - از زبان ایشان شنیدم. با این حال این شعار چندان میان بچه های حزب الهی نفوذ پیدا نکرد. شعارها بیشتر در تجلیل از امام، فرماندهی ایشان بر کل قوا و تعریض و کنایه به بنی صدر دور می زد، گو این که در گوشه و کنار شعارهایی مانند «ابوالحسن پیونوشه، ایران شبیلی نمی شه» هم سر داده می شد. شاید بعد از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا در نیمه خرداد همان سال از سوی امام بود که روند پیش گفته تظاهرات از شکل جماعات کوچک سازمان یافته، به سبب مردمی تر شدن، پیش رفت. در جریان برگزاری تظاهرات متعدد بعدی، مجلس شورای اسلامی وعده گاه مردم بود. مردم از همه اقشار، زن و مرد، کوچک و بزرگ در این قبیل تظاهرات شرکت می کردند و مثل زمان انقلاب مردم عادی اغذیه ای از قبیل نان و پنیر می آوردند و میان جمعیت توزیع می کردند. یکی از بارزترین نمونه های این قبیل تظاهرات، هجوم مردمی به حوالی میان فردوسی و پیچ شمیران در روز ۲۵

خرداد ۱۳۶۰ و بعد از سخنرانی امام علیه قانون شکنی بنی صدر بود. جبهه ملی، آن روز علیه لایحه قصاص میتینگ حوالی میدان فردوسی و پیچ شمیران اعلام کرده بود که به دلیل بسیج اقشار مختلف مردم در همان محل، مراسم اساساً اجرا نشد. در مجموع نیروی قابل توجهی هم از هواداران آن ها به محل نیامده بودند. اعلامیه شماره ۲۰ سیاسی نظامی مجاهدین خلق نیز که سرآغاز ورود آن ها به فاز نظامی بود در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ منتشر شد. البته من اعلامیه مزبور را روز ۳۰ خرداد دیدم.

■ آیا مشخص بود که شرکت کنندگان در این گونه تظاهرات اساساً چه می خواهند؟

□ فکر می کنم علت اصلی این حرکت مردمی، حمایت از امام بود.
■ امام که خود موضع نگرفته بودند
□ نه پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا موضع امام تقریباً علنی شده بود.

■ اما امام حتی پس از عزل بنی صدر هم از وی حمایت می کردند.
□ به هر حال ذهنیت من از تظاهرات مردمی آن دوران این بود که مردم از امام حمایت می کنند، گو این که پس از عزل هم موضع امام کاملاً انتقادی و

البته هدایتی بود.

در این قبیل تظاهرات «چادر وحدت» مقابل دانشگاه هم نقش مؤثری داشت.

■ آیا بنی صدر در ماه خرداد از فرماندهی کل قوا عزل شد؟^(۱)

□ بله، در پاسخ به پرسش قبل، این نکته را هم اضافه کنیم که برخی افراد که صاحب تحلیل هم به نظر می‌رسیدند، در تظاهرات خیابانی و در سمت و سو بخشیدن به حرکت‌های مردمی علیه بنی صدر و رجوعی نقش فعال و مؤثری داشتند. به عنوان مثال خاطرم هست که همان روزها مقابل نرده‌های جنوبی دانشگاه تهران، جوانی حدود ۲۵ الی ۳۰ ساله که سخن‌ور قابل‌ی هم به نظر می‌رسید، از نرده‌ها بالا رفت و در حالی که گزیده‌ای از نشریات خارجی دستش بود در سخنرانی مجملی حمایت قدرت‌های خارجی اعم از آمریکا و انگلیس و... از رجوعی را نشانه ضدانقلاب و ضد امام بودن او دانست و همان موقع در بین مردم گفته می‌شد که وی از نیروهای مجاهدین انقلاب است.

■ تحلیل‌هایی که آن روزها از کانون‌های سیاسی، مساجد یا مردم می‌شنیدید چه بود؟

□ به هر حال تحلیل‌های مشابه تحلیل فوق، یعنی اتکای جبهه طرفدار بنی صدر به خارجی‌ها شیوع مردمی هم داشت؛ کما این که در شعارهای مردمی هم، از ۱۴ اسفند به بعد، نوعی شبیه‌سازی میان بنی صدر و پینوشه به عمل می‌آمد، بر استبداد رأی بنی صدر هم تأکید می‌شد و برخی نمودهای غیردینی یا مخالف احکام هم در رفتار بنی صدر و دوستانش مورد اشاره قرار می‌گرفت.

■ بسیار خوب، تا این‌جا فضای آن ایام را ترسیم کردید. حال به تحلیل خود از چگونگی چالش‌های آن مقطع بپردازید.

□ همان‌طور که عرض کردم من آن زمان یک بازیگر فوق‌العاده حاشیه‌ای بودم و لذا در همان هنگام هم تحلیل جامع و منقحی از قضایا نداشتم. تحلیلی که در حال حاضر عرض می‌کنم جمع‌بندی من پس از گذر ایام و رجوع به حوادث آن روزها و اسناد مربوطه است. همان‌طور که شما گفتید، ۳۰ خرداد سرآغاز یک فاز متمایز در روند تاریخی انقلاب ماست. اما به عقیده من برای تحلیل وقایع آن مقطع می‌بایست فراتر از حوادث تاریخی حول و حوش آن ایام برویم. برای تحلیل موجبات صدور اعلامیه شماره ۲۵ سیاسی نظامی مجاهدین خلق لازم است به دو دسته عوامل برون سازمانی و درون سازمانی توجه کنیم. عوامل درون سازمانی را به سه عامل «ساخت تشکیلاتی»، «راهبرد خاص سازمان و ویژگی‌های آن» و بالاخره «بنیان‌های معرفتی سازمان» تقسیم می‌کنم. در مورد عوامل برون سازمانی عمدتاً به دو جریان پرنفوذ در درون حاکمیت اشاره خواهم کرد که اگرچه علت فاعلی بحران سال ۱۳۶۰ نبودند، اما هر یک در مرتبه‌ای با شیوه‌های ناپسند خود زمینه‌ساز

بحران شدند و به قدرت‌طلبی فارغ از اخلاق رجوعی فرصت بروز دادند. یک جریان با چهره‌ای بدون تعارف، خشن که رفتارش در مقابل رجوعی بعضاً بهره گرفته از عقده‌گشایی‌های دیرین بود و دیگر، جریان یا بهتر بگویم عناصری که اگرچه نسبت به جریان نخست خردمندانه‌تر رفتار می‌کردند، اما با نگاه فارغ از ایدئولوژی خود، برخوردی مکانیکی و غیرجذبی نسبت به گروه‌های مخالف در پیش گرفته بودند؛ گو این که در هر دو جریان و نیز در خود سازمان مجاهدین از نفوذ عناصر وابسته و مأمور نمی‌توان غفلت کرد.

در وهله اول اجازه دهید بحث را از عوامل درون سازمانی آغاز کنم: نخستین عامل به مضمون آموزش‌های سازمان بازمی‌گردد. به عنوان محتوای جزوه‌ای که در بهار ۱۳۵۸ با عنوان اصلی «ضرورت کار ایدئولوژی» در ضمن «سلسله آموزش‌هایی درباره سازمان» از انتشارات مجاهدین خلق منتشر شد مواردی است که نمی‌توان نقش آن‌ها را در سمت‌دهی افکار مجاهدین و هواداران آن‌ها نادیده گرفت. در جزوه مذکور به وضوح ملاحظه می‌کنیم که سازمان، اعضا، سمپات و هواداران را از گفت‌وگو با راست منع می‌کرد. طبیعی است که آموزش‌هایی با این مضمون، زمینه ورود به فاز آنتاگونیسم با هواداران نظام را مهیا می‌کرد. اساساً این شیوه آموزش مناسب‌ترین شیوه برای بسیج چشم و گوش بسته نیروها در دست هر سازمان و حکومتی است. خاطرم است که در کتاب «روند جدایی» ظاهراً به نقل از آقای دکتر رفیعی آمده است که شمه‌ای دیگر از ساختار ناسالم

تشکیلاتی درون سازمان و شیوه‌های آموزشی آن را آشکار می‌کند. آقای رفیعی ضمن شرح برخورد انتقادی خود و دوستانش با محمدحیاتی از اعضای مرکزیت مجاهدین خلق نقل می‌کند که حیاتی پس از شنیدن انتقادات گفت: «تو باید پیچ و مهره ذهنت را به دست مسئولیت بسپاری تا من هر طور می‌خواهم بتوانم با آن بازی کنم» (نقل به مضمون)

از حیث استراتژی نیز بلافاصله پس از پیروزی انقلاب یک نوع نهان‌روشی و ناصداقتی در برخورد با انقلاب و نظام تازه تأسیس، در مشی سازمان آشکار بود. سازمان اگرچه در ظاهر نظم تازه تأسیس را پذیرا بود، اما صرف نظر از هر گونه قضاوتی درباره نظم مزبور، لوازم آن را به صراحت نفی می‌کرد. شواهدی که می‌توانم عجلالتاً از این مشی خدمت شما عرض کنم عبارتند از: تشکیل میلپشیا، تحریم انتخابات قانون اساسی، «هر از چندی شمشیر خود را به رخ حکومت کشیدن» که نمونه آن را می‌توان در ماجرای غیبت آیت‌الله طالقانی دید - ماجرای سعادت، عدم تحویل سلاح و آخرین مواجهه آن‌ها با امام (سازمان به خوبی می‌توانست در این مرحله با پذیرش شرط امام برای گفت‌وگو یعنی خلع سلاح، اعتقاد طرف مقابل را جلب کند یا اگر به صداقت او اعتقاد نداشت وی را در محظوریت قرار دهد

اما ویژگی‌های ماهوی راهبرد سازمان پس از انقلاب، مانع از اتخاذ این

تدبیر شد. بالاخره آخرین مرحله از استراتژی سازمان پس از انقلاب را می توان در سرباز زدن از پذیرش اعلامیه ده ماده ای دادستانی انقلاب دید. راهبرد سازمان مجاهدین خلق پس از انقلاب حاکی از اراده سازمان به استفاده از مزایای زندگی دوزیستی بود؛ یعنی سازمان هم می خواست در چارچوب نظام تازه تأسیس به عنوان یک نیروی قانونی پذیرفته شود و هم این که امکانات و پتانسیل خود را برای ورود به فاز مسلحانه حفظ کند، گو این که هر از چندی در یکی از این دو نقش قرار می گرفت و طبعاً فضای بی اعتمادی به خود را به دست خود تشدید می کرد.

■ در این زمینه عملکرد خاصی را به خاطر دارید؟

□ مثلاً در جریان غیبت آقای طالقانی به جای برخورد سیاسی با شیوه های غیرقانونی، اعلام کرد نیروهای شبه نظامی خود را در اختیار آیتا... طالقانی قرار خواهد داد. این در حالی بود که نظم تازه تأسیس با رهبری خاصی پا گرفته بود و سازمان با نشان دادن برق شمشیر خود به حاکمیت برآمده از انقلاب هم نظم سیاسی را زیر سؤال می برد و هم رهبری نظام را. یا در مقطعی دیگر رجوی تهدید نظام را به اوج صراحت رساند و گفت: «اگر شرایط بر ما تنگ شود، ایران ترکیه بشو نیست، ایران را لبنان خواهیم کرد.»

■ در سخنرانی مراسم امجدیه هم صراحتاً عنوان کرد که جواب گلوله، گلوله است.

□ بله، یا در شرایطی که انتخابات قانون

اساسی نظام را تحریم کرده بود، به فاصله چند ماه بعد برای ریاست جمهوری کاندیدا معرفی کرد. طبیعی بود که این مشی نوعی چند رنگی و نهان روشی در برابر نظام سیاسی را به ذهن حاکمیت و نیروهای سیاسی متبادر سازد. همان طور که عرض کردم برخی شواهد از خط مشی سازمان مجاهدین خلق پس از انقلاب، نمایانگر این بود که اساساً اقتدار فائده نهادهای مشروع را از همان ابتدا پذیرا نیست؛ مثلاً در جریان سعادتی حتی اگر آن را جاسوسی ندانیم، مضمون ماجرا، نوعی دورزدن نهادهای رسمی کشور و ارتباط برقرار کردن از سوی یک گروه سیاسی (مجاهدین) با سرویس امنیتی یک کشور خارجی بود. واضح است که هیچ یک از این رفتارها را نمی توان در چارچوب قانونی تبیین کرد. این رفتار به هیچ وجه با منطق تن دادن به قواعد بازی در درون نظم سیاسی جدید نمی خواند. یا فی المثل در شرایطی که کشور، نهادهای نظامی رسمی و نیروهای شبه نظامی مسؤول از جانب نظام تازه تأسیس را داشت (مستقل از حسن و قبح آن)، گروهی که داعیه فعالیت قانونی داشت نمی توانست از همان ماه های نخست بعد از بهمن ۱۳۵۷، ارتش شبه نظامی با عنوان میلیشیا تشکیل دهد یا از تحویل سلاح و خانه های تیمی خود خودداری کند. سازمان اگر واقعاً اراده بازی دموکراتیک داشت، ولو آن که در مورد طرف مقابل خود و نیت واقعی آن ذهنیت خاصی هم داشت،

می توانست با پذیرش شرط امام برای گفت و گو (یعنی خلع سلاح) و پذیرش اعلامیه ده ماده ای که هر دو در بهار ۱۳۶۰ اعلان شد نظام را در محذور اخلاقی قرار دهد و مانع از سرکوب شود. اما واقعیت چیز دیگری است. سازمان رجوی از همان ابتدا، میلیتاریزه شدن شرایط را هدف و مقصود خود قرار داده بود.

■ در بحث مربوط به خلع سلاح یک پرسش پیش می آید. آیا با توجه به نوپا بودن نظام در آن دوران، حضور بقایای ساواک و نیروهای کمپرادور و... نمی بایست نیروهای انقلاب، خانه جمعی و سلاح می داشتند؟ آیا شرط خلع سلاح شرط درستی بود؟ کما این که وزارت

اطلاعات هم بعدها به این جمع بندی رسید که خلع سلاح درست یا دست کم ضروری نبوده است، البته با لحاظ کردن این نکته که سلاح در دست چه کسی باشد.

□ در نظر داشتن ضرورت های امنیتی از سوی نظام تازه تأسیس کاملاً قابل درک است اما از سوی یک حزب سیاسی مستقل از نهادهای رسمی و مشروع، خیر!

ضرورت پیش گفته باید پس از پذیرش اقتدار نظام تازه تأسیس و روال های متعارف و قانونی آن مدنظر قرار می گرفت. در مقابل ارتش رسمی در درون یک دولت ملی، مگر می توان ارتش مخفی داشت و باز هم مایل به معرفی خود به عنوان یک گروه سیاسی قانونی بود؟ سازمان اگر می دید نظام به او اعتماد ندارد و از این مسأله هم ناراحت بود باید سلاح خود را تحویل می داد و به تدریج با طی پروسه ای مستمر اعتمادسازی می کرد تا بعد بتواند به عنوان بازوی نظامی نظام از جانب حاکمیت مشروع به رسمیت شناخته شود.

■ از جمله عوامل درون سازمانی به عامل بنیان های معرفتی اشاره کردید. در این زمینه توضیح دهید.

□ در این زمینه لازم می بینم که به چند عامل اشاره کنم:

۱- سازمان با برداشت خاصی که نسبت به مشکلات سازمانی داشت، روند بازنگری در خود را می بست و ریشه مشکلات نوعاً فرافکن می شد؛ کما این که ضربه ۵۴ نیز در کتاب «نقد و تحلیلی بر بیانیۀ اپورتونیست های چپ نما» منتشره در ماه های آغازین سال ۱۳۵۸ صرفاً به کودتای تشکیلاتی یک عده فرصت طلب تعبیر شده است. این مشی، بستر مناسبی است که همه نارضایتی ها در یک سو و مسیری واحد و به سمت بیرون معطوف شود. حال این «بیرون» می تواند چند کودتای فرصت طلب باشد یا آن طور که سازمان می گفت رژیم آخوندی. به هر حال لازمه این خصیصه معرفتی، مطلق انگاری خود و منتفی شدن مشی مراقبه، محاسبه و نقد از خود بوده است.

۲- شیوه برخورد سازمان با «غیر» یا به اصطلاح امروزی ها غیر خودی ها، نوعی مبنای استیلاجویانه معرفتی را به ذهن متبادر می ساخت. تمسخر و

بر خورد سازمان با غیر
خودی ها نوعی مبنای
استیلاجویانه معرفتی را
به ذهن متبادر می ساخت .
تمسخر و تحقیر مخالف به
وفور در ادبیات سازمان به
چشم می خورد و در حالی
که هیچ نیازی به ریشه یابی
بحرانهای درونی خود نمی
دید ، در مدح و منقبت خود
از چیزی فرو گذار نمی کرد .

تحقیر مخالف به وفور در ادبیات سازمان به چشم می خورد. سازمان هیچ نیازی به ریشه یابی درونی بحران های چشم گیر درون گروهی نمی دید، اما خود را «مبدأ تاریخی نوین» می دانست و در مدح و منقبت خود چیزی فروگذار نمی کرد! وقتی شما خود را «نوک پیکان تکامل» دانستید و مابقی را عده ای مرتجع قشری و عقب افتاده - با همان مضمونی که سازمان از آن اراده می کرد - نیروهای پایین را سریع تر به مرزبندی مکانیکی و آنتاگونیستی با خود می کشانید و در طرف مقابل نیز زمینه های برخورد های انفعالی را پدید می آورد متأسفانه این مشی در رفتار بسیاری از مخالفین مجاهدین خلق نیز نفوذ داشت و نشانه های آن را در رفتار جریان های نوگرا و کهنه گرای معاصر هم می توان دید که عواقب آن می تواند برای ایشان هم درس آموز باشد.

۳- نوع برخورد سازمان با «سنت» نیز در این زمینه قابل ذکر است. توضیحا عرض کنم که با سنت - به همین مفهوم جامعه شناسانه آن - می توان دو نوع برخورد را پیشه کرد؛ نخست برخوردی پوزیتیویستی و مکانیکی که بدون لحاظ کردن اعتبار کنش گر و کاوش در معانی نهفته در کنش، آن را با اتکا به ذهنیت خود حمل بر خرافه کنیم و دوم این که با «رویکردی تأویلی به سنت» سعی کنیم همین کنش های موجود را روح یابی کنیم و آن ها را به امری متعالی ارجاع دهیم. رویکرد تأویلی به سنت در سیره بسیاری از بزرگان ما همچون شریعتی و طالقانی دیده می شود. برخورد پوزیتیویستی

رجوی با سنت، که الحاق ملایم تر از برخورد بسیاری از نواندیشان امروزی بود، راه را برای همان برخوردهای آنتاگونیستی با هوادارن نظام و صادقانی که نام حزب اللهی داشتند باز می کرد.

۴- بی اعتنایی یا کم توجهی سازمان به شریعت یا احکام دین نیز مبنای معرفتی داشت و هنگامی که این بی عنایتی عملیاتی می شد موجب می گردید که افراد بی ضابطه و گاه بی بند و بار به سازمان، بیش از گزینه های دیگر، علاقه مند شوند و نهایتاً در بدنه سازمان توازن قوا را به نفع خود تغییر دهند. به هر حال روحیات افراد جذب شده به یک گروه یا جریان، در سنخ رفتار سیاسی آن مؤثر است. افرادی که به خاطر چند شعار و عکس و پوستر به اصطلاح جوان پسند به یک خط سیاسی جذب شده باشند، به نوعی در مضمون آن مؤثر خواهند بود و افراد مقیدی که آگاهی شان با هستی آن ها پیوند محکمی دارد، به نحو دیگری بر مضمون خط مشی تأثیر می گذارند.

■ تا این جا به عوامل درون سازمانی پرداختیم. عوامل برون سازمانی را چگونه تحلیل و طبقه بندی می کنیم؟

□ مورد عوامل برون سازمانی نیز می توان به دو جریان در نظام اشاره کرد؛ نخست جریان خشنی بود که از خدا می خواست سازمان شمشیرش را از غلاف بیرون کشد تا بتواند آن ها را سرکوب کند و جریان دوم درون حاکمیت نیز از عناصر خط دهنده ای تشکیل می شد که سابقه ای قابل تأمل و البته قابل

تحقیق داشته و دارند. این عناصر صرف نظر از ایمانیات و احوال شخصیتی آن ها که از حوزه بحث من خارج است خود روزگاری در سازمان هایی بی ایدئولوژی و در کنار نیروهای مارکسیست به فعالیت سیاسی مشغول بودند. اما به محض ورود به سازمان پرچم ضدیت با التقاط را برافراشتند. همان ها پس از انقلاب نیز با لطایف الحیل در مقابل خط مشی جذبی شهید بزرگوار رجایی ایستادند، حال آن که راه و رسم این عناصر هم مثل سازمان، تناقض محور بود و بیش از آن که مبتنی بر هدایت و ارتقای ایدئولوژیک باشد، مبتنی بر مرزکشی های قدرت طلبانه و گاه استالینی بود و در این مسیر احتمالاً از دسایس بحران ساز نیز فروگذار نمی کرد و به عنوان مثال در این باره می توان از تلاش های این عناصر در ماجرای لغو فرمان

همایونی^(۳) که امام با آن مخالف بودندو آن را تحریک کننده می دانستند یاد نکرد. بنابراین نارسایی ها و انحرافات را که برای مجاهدین خلق شماره می کنیم، در لایه هایی از حاکمیت نیز نفوذ داشت. من گمان می کنم که اگر چنین تصویری از منازعات معطوف به ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به دست دهیم، تصویر بالنسبه جامعی خواهد بود. در مجموع درگیری ۳۰ خرداد از یک سو از ویژگی های تشکیلاتی و معرفتی مجاهدین خلق و سمت گیری های استراتژیک آن پس از بهمن ۱۳۵۷ سرچشمه می گرفت و از سوی دیگر ناشی از عملکرد برخی جریانات درون نظام بود.

■ اگر علل بحران را به این شکل پنجاه،

پنجاه میان دو طرف تقسیم کنیم، آیا می توانیم به جمع بندی مشخصی برسیم؟

□ مسلماً علل بحران ۳۰ خرداد را نمی توان به میزان یکسان بین طرفین تقسیم کرد. من در فحوای کلامم عرض کردم که خط مشی و ویژگی های مجاهدین خلق را علت موجهه درگیری می دانم و عوامل برون سازمانی را علت معده و بستر ساز. علل درون سازمانی مینا و اصل هستند و عوامل برون سازمانی، شرایط فعالیت و عملکرد عوامل درون سازمانی را فراهم می کنند.

■ به نظر شما در استراتژی مجاهدین، خصلت های رهبری یعنی رجوی تأثیرگذار بود یا خصلت های بدنه مجاهدین؟

□ هر دو، اما باید نقش رجوی را برجسته کرد؛ چرا که بدنه بیشتر به یک لوح سفید شباهت داشت. آموزش های سازمان و ساخت تشکیلاتی آن به گونه ای عمل می کرد که آن ها تبدیل به یک موم شوند و رهبری بتواند به خوبی با آن ها بازی کند.

■ حال برگردیم به بحث ۳۰ خرداد، ظاهراً شما در آن روز شاهد برگزاری بخشی از تظاهرات مجاهدین هم بودید. خاطره ای از آن مشاهدات به یاد دارید؟

□ من روز ۳۰ خرداد هم مثل روزهای دیگر که در تظاهرات مردمی حضور داشتم، حدود بعد از ظهر پس از تظاهرات پراکنده هر روزه از خیابان طالقانی به

سمت ولی عصر می‌رفتم. به محض آن که به خیابان ولی عصر رسیدم و خواستم به سمت خیابان انقلاب بروم با موج انبوهی از جمعیت دختر و پسر جوان (بیشتر دختر) مواجه شدم که از پایین به سمت چهارراه طالقانی می‌آمدند و با حالتی فوق‌العاده برافروخته و عصبی شعار «مرگ بر بهشتی» می‌دادند. کنار جمعیت و درست مقابل من پسران جوانی بودند که همراه با جمعیت حرکت می‌کردند و چاقوهای بزرگی شبیه قمه به کمر بسته بودند و آن طور که یادم هست چند نفری از آن‌ها از گوشه و کنار نخاله‌های ساختمانی یا قلوه‌های سنگ جمع و یا با هم ردوبدل می‌کردند. جمعیت نسبتاً معدود ما، مدتی قبل از آن متفرق شده بود و در نتیجه من مانده بودم و این جمعیت انبوه به هر حال سعی کردم با جثه کوچکی که داشتم به آرامی از کنار جمعیت رد شوم و بالاخره موفق شدم راهم را به یکی از خیابان‌های منشعب از خیابان ولی عصر کج کنم تا از انبوه جمعیت فرار کرده باشم. حالت ترس و بی‌پناهی عجیبی به من دست داده بود. شاید چند بار رفتم و آمدم و ایستادم تا این که فردی را از نیم‌رخ دیدم که اعلامیه ای را جلو صورتش گرفته بود و وانمود می‌کرد که در حال خواندن آن است. کمی که دقت کردم، او را شناختم. فردی بود که طی روزهای قبل در رهبری تظاهرات ما نقش داشت. غروب روز ۱۴ اسفند هم در حالی که پس از حمله گفتماری و فیزیکی بنی صدر و گاردش، به بچه‌ها حالت مظلومیت شدیدی دست داده بود، وی در جمع و جور کردن نقش مؤثری داشت. مرد عاطفی و مهربان و جالفا داده‌ای بود. رفتم جلو و در حالی که بغض در گلو داشتم به او سلام کردم. او هم مرا شناخت و گفت: «چیزی نگو و به کنار من بیا.» به هر حال هر دو از آن فضا خارج شدیم و بعد راهمان را از یکدیگر جدا کردیم. اعلامیه‌ای که در دست وی بود همان اعلامیه شماره ۲۵ سیاسی نظامی مجاهدین خلق بود. مدتی در همان اطراف قدم زدم و پس از دقایقی به سمت خیابان انقلاب حد فاصل حافظ و فردوسی رفتم.

بالاخره اواخر روز معادله به نفع نیروهای حزب‌اللهی برگشته بود. خیابان وضعیت شبه جنگی به خود گرفته بود. به شکل پراکنده صدای تیر به گوش می‌رسید. از طرف غرب خیابان انقلاب چند حزب‌اللهی به حالت دو به سمت میدان فردوسی می‌دویدند. یکی از آن‌ها آهن پاره‌ای را به دست گرفته بود. به طرف او رفتم و گفتم: «این چه کاری است که می‌کنی؟ می‌گویند حزب‌اللهی‌ها چماق‌دارند.» با حالت عصبی پاسخ داد: «مگر نمی‌بینی که چه وضعیتی است؟» (یا چه می‌کنند؟) نزدیک میدان فردوسی که رسیدم، از دور در ضلع شمال شرقی میدان، هواداران را دیدم که در مقابل تیراندازی هوایی پراکنده نمی‌شدند و به حالت مقاومت عقب و جلو می‌رفتند و شعار می‌دادند «وای به روزی که مسلح شویم.» یک صحنه دیگر از آن روز که در خاطرم مانده خیابان سمیه است که نیروهای رجوی ماشین مملو از کتاب جهاد سازندگی را در آتش سوزانده بودند. ماشین و کتاب‌ها به صورت رقت‌انگیزی هر دو در حال سوختن بود و مردم عادی به حالت همدلی دور ماشین جمع شده و بعضی در حال خاموش کردن آتش بودند. در همان روز از نزدیکان و مردم بسیار شنیده می‌شد که به صورت حزب‌اللهی‌ها فلفل پاشیده‌اند و بسیاری از آن‌ها - بخصوص پاسدارها- را با تیغ موکت‌بری زده‌اند. از آن ماه‌ها سر و صورت زخمی و خونین بچه‌های حزب‌اللهی در خاطرم مانده است.

■ حال اگر قدری از فضای روز ۳۰ خرداد خارج شویم و به روزهای

پس از آن - به‌ویژه روز هفتم تیر و انفجار حزب جمهوری اسلامی - بپردازیم، به تحلیل‌هایی برمی‌خوریم که شاید بتوان بر مبنای آن‌ها، ترور شهید بهشتی در روز هفتم تیر را توضیح داد. تحلیلی که عرض می‌کنم نظریه ای است که در همین اواخر شنیده‌ام و در شرایط حاضر بیشتر قابلیت طرح پیدا کرده است. ما پیش از این نمی‌دانستیم که برای سالیان دراز، ایران مسیر ترانزیت موادمخدر بوده است. در زمان شاه و نیز اوایل انقلاب هم موادمخدر از ایران عبور می‌کرد و در حالی که همگی درگیر مناقشات سیاسی بودند، باندها کار خود را می‌کردند. بنا به اطلاع و فقط در دوره آقای خاتمی از این موضوع پرده برداری شد. شاید بیش از ۹۹ درصد ملت خبری از ترانزیت و پولی که از قبل آن نصیب باندها می‌شد نداشتند. حال این سؤال پیش می‌آید که «آیا این ترانزیت بدون نفوذ در دادگستری و داشتن اختیار یک سری از قضات اساساً امکان‌پذیر بود؟» که قطعاً پاسخ منفی است. با این توصیف آیا با حضور شهید بهشتی و اصلاحاتی که وی در زمان خود در حال اعمال آن در قوه قضاییه بود، امکان نداشت که ترور وی حاصل فعالیت باندهای موادمخدر بوده باشد؟

□ احتمال دارد اما ارتباط آن با خط مشی رجوی چیست؟

■ سؤال این است که آیا خط ترانزیت می‌تواند در خط مشی سازمان مجاهدین هم نفوذ کرده باشد؟ نظریه ای که شنیدم معتقد است که از یک طرف مجاهدین خط مشی و مواضع بهشتی را قبول نداشتند. از طرف دیگر اصلاحاتی را که بهشتی می‌خواست در قوه قضاییه به عمل آورد مورد قبول خط ترانزیت و قاچاقچی‌های موادمخدر نبود و به همین دلیل امکان نفوذ خط ترانزیت در درون سازمان مجاهدین محتمل به نظر می‌رسد. در همین حال سال‌های اخیر هم نشریه مجاهدین که ارگان رسمی مجاهدین خلق است از قول شخص رجوی به صراحت نوشت که خاتمی می‌خواهد خط مشی سلف خود یعنی همان خط مشی استحاله مورد نظر بهشتی را ادامه دهد. نباید فراموش کرد که شهید بهشتی در همان دوران تلاش می‌کرد نمایندگان گروه‌های مختلف را به نوعی گرد هم آورد و فی‌المثل از آقای پیمان برای عضویت در شورای انقلاب دعوت شده بود.

□ بله، از ایشان آقای حاج سیدجواد برای عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری نیز دعوت به عمل آورده بودند. یکی از دوستان نقل می‌کرد که شهید بهشتی چند نفر از دوستان را فرستاد تا از پیمان بخواهند که کاندیدای حزب از استان فارس شود و همچنین شخص ایشان در یکی از نشریاتی که شاخه دانش آموزی حزب در همان سال‌ها با عنوان «از حزب چه می‌دانیم» منتشر کرد اظهار می‌دارد که از پیمان و آقای خوئینی‌ها دعوت کردیم تا مرامنامه حزب را بنویسند، که این نکته نمایانگر آزاداندیشی و وسعت مشرب ایشان است. کما این که حزب در جریان انتخابات مجلس خبرگان هم از تهران آقایان سحابی، بنی صدر و گلزاده غفوری را کاندید کرد. همچنین برخوردی که شخص شهید رجایی با نیروهای مسلمان و رزمنده - که اکنون متأسفانه خارج از نظام هستند - داشت، هم در این زمینه گویاست. شهید رجایی علاقه‌مند بود افراد و نیروهای مزبور نه تنها تحمل شوند، بلکه وارد

برخی سازمان‌های سیاسی معتقد به نظام (از جمله سازمان مجاهدین انقلاب آن دوران) هم بشوند. ایشان (شهید رجایی) علی‌رغم مخالفت سیاسی ایدئولوژیک با نهضت آزادی - که ظاهر چند ماهی پس از انقلاب هم عضو آن بود - در برابر استغای آقای توسلی از مسؤولیت شهرداری تهران مقاومت می‌کرد یا آقای دکتر احمدزاده هروی را در پست وزارت معادن تثبیت کرد. همچنین به محض انتشار «روند جدایی» شهید بهشتی به یکی از بزرگان به این مضمون فرمود که این رضا ریسی را من از بچگی می‌شناسم، تمام همت خود را صرف کن تا او جذب حزب شود.

■ شاید یکی دیگر از دلایل ترور شهید بهشتی را بتوان مقاومت وی در شورای انقلاب در برابر موضوع صنایع وابسته دانست. در همان دوران برخی اعضای شورای انقلاب گفته بودند که صنایعی که به بانک‌ها بدهکارند ملی شوند، اما بهشتی صریحاً در مقابل آن‌ها ایستاده و گفته بود اصلاً مالکیت کمپرادور بسم مشروعیت ندارد و ما نه فقط صنایع بدهکار بلکه باید تمام صنایع را ملی کنیم^(۴). شرعی که بهشتی قبول داشت، شرع وابسته‌ای نبود. اگر او مقاومت مکتبی نمی‌کرد، قانون حفاظت از صنایع ملی تصویب نمی‌شد. کمپرادور بسم ویژگی مسلط اقتصاد ایران بود و ملی کردن صنایع از این نظر که فشار غرب را از روی ایران برداشت در بردارنده نکته مثبتی بود، اگرچه در باره چپ‌روی‌هایی که پس از آن صورت گرفت مناقشاتی وجود دارد.

■ من با تحقیق تاریخی که کرده‌ام معتقدم کمپرادور بسم به مثابه یک ایدئولوژی در جنبش چپ پایگاه گسترده و بعضاً مرموزی داشته‌است. بسیاری از نیروهای به ظاهر چپ در تاریخ معاصر ما به کمپرادور بسم به عنوان یک پدیده مرفعی می‌نگریسته‌اند. جالب این جاست که این ایدئولوژی، هم در نگاه رجوی که به اتحاد با لیبرالسم در مقابل ارتجاع معتقد بود پایگاه داشت و هم در نگاه برخی سیاستمداران حرفه‌ای که روزگاری در فازهای پیشین زندگی خود به تجلیل از فرم شاهنشاهی در اوایل دهه ۴۰ نشسته بودند و بعدها در پوستین ضدیت با التقاط و خلوص انقلابی، اسلامی رفتند. البته اکنون را نمی‌دانم!

■ در گفته‌های آنان به بحث التقاط اشاره کردید. بحث التقاط فکری در آموزش‌های سازمان پس از انقلاب، همواره از مباحثی بود که علیه گروه رجوی مطرح می‌شد. آیا واقعا در نظام آموزشی سازمان التقاط وجود داشت؟

■ من در میان ریشه‌های معرفتی انحراف سازمان به التقاط اشاره نکردم نه به این دلیل که سازمان را مبتلا به آن نمی‌دانم، بلکه به خاطر آن که التقاط لزوماً به عمل براندازانه منتهی نمی‌شود و ما در این گفت‌وگو در پی تحلیل علل گرایش براندازانه سازمان هستیم. تعریف من از التقاط آن نسخ سامان معرفتی است که در ضمن آن ترکیبی از آرا و انظار مختلف سامان داده شود با این قید که آرای مزبور جمع مکانیکی شوند و یک هیأت تألیفی واحد نداشته باشند یا با یکدیگر در سایه هویت جدیدی سازگاری پیدا نکنند.

■ شنبه شده بود که رجوی سندی از صورت جلسات شورای امنیت را به مهندس سبحانی نشان داده که در آن سند، نقل به مضمون شده که «مجاهدین را نباید به جایی راه دهیم تا آن‌ها به تدریج مستأصل شوند»

و دست به اسلحه ببرند تا بتوان آن‌ها را از بین برد.» جالب این است که این پیشنهاد را کشمیری به شورای امنیت داده بود و احتمالاً خود او هم سند مزبور را به رجوی رسانده بود.

■ البته من از برخی شنیده‌ام که این چنین رفتارهایی در ذهنیت برخی جریانات راست بوده، ولی صرف نظر از این روایات، من این گونه تصورات را در برخی جریانات درون نظام زمینه‌ساز تحقق اهداف رجوی می‌دانم و نه علت اصلی درگیری چرا که استراتژی رجوی پس از پیروزی انقلاب صرف نظر از سیاست دیگران معطوف به بازی در چارچوب یک نظام قانون مدار و دموکراتیک نبود.

■ با تشکر، لطفاً جمع‌بندی خود را از این مباحث بیان بفرمایید.

■ من این گونه جمع‌بندی می‌کنم که: پس از پیروزی انقلاب در برخورد با مخالفان نظام تازه تأسیس، سه رویکرد در درون حکومت شکل گرفت. نخستین دیدگاه معتقد بود که مخالفان نظام را می‌باید در یک محدوده خاصی تحمل کرد؛ چرا که ما به لحاظ حفظ نظام نیازمندیم که یک فضای خاکستری میان موافقین و معاندین نظام داشته باشیم. این منطق یک منطق کاملاً حکومتی و امنیتی - البته از نوع بخردانه آن - بود؛ یعنی اصل را بر بقای حکومت می‌گذارد و حکومت را نیازمند یک حایل امنیتی می‌شمرد. این رویکرد یک نگاه ابزاری به مخالفین داشت. آنچه ایشان مخالفین قانونی می‌نامیدند صرفاً ابزاری برای حفظ خود بود. همین دیدگاه در دهه هفتاد با طرح طبقه‌بندی خودی و غیرخودی، یا مخالف قانونی و محارب، کوشید دیدگاه اولیه خود را بازتولید نماید. دیدگاه دوم که بیشتر در عملکرد شهید بزرگوار رجایی و سپس آیتا... شهید بهشتی تبلور می‌یافت علاوه بر تحمل مخالفین، جذب و ارتقا ایدئولوژیک ایشان را نیز هدف قرار داده بود. طبیعی است نیرویی که تکامل بخشی دیگران را با رویکردی تعالی جویانه هدف قرار داده باشد خود نیز در ضمن این فرایند تکامل خواهد یافت. دیدگاه سوم هم که از اساس با به کارگیری خشونت و ابزارهای خشونت طلبانه موافق بود و عملکرد مجاهدین و فضای پیش آمده از واقعه ۳۰ خرداد را فضای مناسبی برای سرکوب و ایجاد فضای پلیسی در جامعه می‌دید به این نکته توجه نداشت که تشدید فضای امنیتی و پلیسی و تکیه صرف بر وجوه سخت‌ابزاری قدرت و فراتر رفتن از دفع تحرکات براندازانه، با ماهیت یک نظام سیاسی دینی و انقلابی در تعارض قرار خواهد گرفت!

پانویس‌ها:

۱- فرمان عزل بنی‌صدر در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ و حکم ریاست موقت تیمسار فلاحی بر کل قوا در تاریخ ۲۱ خرداد ۶۰ صادر شد. (صحیفه نور ج ۸ ص ۴۳۲)

۲- کیهان ۱۳۶۰/۲/۲۲

۳- شورای انقلاب لایحه‌ای مبنی بر تفویض تمام اختیارات اعلیحضرت در رژیم شاه به رئیس‌جمهوری تصویب کرده بود گویا در خرداد ۱۳۶۰ از امام خواسته بودند این فرمان را لغو کنند و ایشان با این منطق که لغو آن موجب واکنش در مجاهدین و بنی‌صدر می‌شود مخالف بودند. اما با این وجود تصویب شد. (عصر ما - سال دوم - شماره ۱۸)

۴- به نقل از خاطرات مهندس سبحانی.